

بسم الله الرحمن الرحيم

اشاره

اولین مسئله‌ای که به عنوان نخستین فرع فقهی بر اساس ساختار پیشنهادی برای فقه مهندسی ژنتیک قابل طرح است در دستور بحث داشتیم و آن عبارت از این بود که آیا اصولاً کار علمی در چهارچوب مهندسی ژنتیک و در زمینه زیست‌فناوری مباح است یا نه؟

در تبیین محورهای ۱۵ گانه مربوط به ابعاد و عرصه‌های مرتبط با مهندسی ژنتیک در قسم مباحث کلامی و الهیات و مهندسی ژنتیک بحث شد پاره‌ای شبهات قابل طرح است و باید به آنها پاسخ داد؛ اجمالاً پاسخ شبهات را هم عرض کردیم.

با توجه به نکات و جهاتی که در تقریر شبهات کلامی و الهیاتی مطرح شد از جمله اینکه این اعمال زیست‌فناوری نوعی دخالت در کار خدا و دستکاری خلقت است پس مجاز نیست. بنابراین اینکه آیا مجاز هستیم وارد عرصه حیات بشویم و قوانین و سنن آن را کشف کنیم و به اسرار حیات پی ببریم اولین سوال است یعنی مطلقاً مجاز است یا نه تا نوبت برسد به اینکه اگر مقید به قیدی شد حکم چیست یا پس از کشف قواعد و سنن، کاربست و حکم این قواعد و سنن و تصرف در موجودات زنده و کائنات چیست و... تا سایر نکاتی که ما در کیفیت، نحوه و منطق تفریع فروع و تفصیل مسائل بحث کرده بودیم.

در نتیجه اولین سوال این بود که آیا اصولاً و علی‌الإطلاق کار علمی در حوزه زیست‌فناوری مجاز است یا نیست. گفته شد اول به سراغ آیات می‌رویم و قهراً به حسب رویه به سراغ اخبار، در صورت امکان اجماع و بعد به سراغ ادله عقلیه و فطری برویم؛ و احیاناً سایر ادله که اینجا می‌توانند به کار بیایند و پاسخ این پرسش را روشن کنند. دسته‌هایی از آیات را بحث کردیم. آیاتی که علی‌الإطلاق ظهور در جواز داشت؛ یعنی به طور عام و مطلق دعوت به کشف قوانین و سنن می‌کرد و آیات دیگری که احیاناً در موارد مهم خاص و همه موارد را در کنار هم مطرح می‌کرد و به نحوی به تدبر عقلی و دراست تجربی در زمینه کشف قوانین و قواعد حاکم بر هستی از نقطه نظر زیست‌شناسی و حیات‌شناسی ترغیب و تشویق می‌کرد. از باب نمونه پاره‌ای از این آیات را طرح و شرح کردیم و نکات و جهاتی که از این آیات قابل اصطیاد بود را توضیح دادیم.

آیات دال بر منع از تحقیق در مسائل زیستی

کمابیش مطرح شده که پاره‌ای از آیات ممکن است در منع ظهور داشته باشند؛ اینکه انسان حق ندارد وارد عرصه پیچیده زیست و حیات بشود و قوانین و قواعد حاکم بر این عرصه خطیر را کشف کند و آن را به کار ببرد؛ البته پاره‌ای از آیات ممکن است فقط در مرحله شناخت قوانین و قواعد زیستی ظهور داشته باشد. بعضی از قواعد یک قدم پیشتر رفته که به نحوی از انحاء در قلمرو زیستی زیست‌مندان و زیست‌وران و جانوران وارد شویم و در حیات آنها تصرف کنیم از حداقل تصرف در وجود آنها از حیث تعدیل و تصرف و نوعی دخالت در وجود حیاتی آنها تا مراحل فراتر و بالاتر.

از آن جایی که پی بردن به قوانین و قواعد حیات غالباً مستلزم چنین رفتارهایی است خب این نهی شده است؛ هر چند که ممکن است برای پی بردن به قوانین و قواعد حیات در مواردی بدون تصرف و صرفاً با بعضی تجربه‌ها بی‌آنکه تصرفی در وجود موجود مورد مطالعه شده باشد آن قوانین کشف شود ولی غالباً چنین نیست و نوعاً ما باید با تصرفاتی در وجود حیوان زنده به قواعد پی‌بیریم و کشف کنیم.

غالباً این آیه را برای ممنوعیت و حرمت زیست‌فناوری نه تنها کشف قوانین حاکم بر زیست استفاده می‌کنند بلکه به آن استناد می‌کنند.

پس بنابراین به این آیه این‌گونه استدلال می‌شود که زیست‌فناوری و التکنولوجیه الحیویّه تغییر در خلقت است و تغییر در خلقت از اوامر و فعل شیطان است و اگر کسی دست به تغییر خلقت بدهد و در زیست‌وران تصرف کند و در آنها تعدیل، تغییر و تبدیلی ایجاد کند یک نوع عمل شیطانی است و حرام است و با توجه به اینکه مطالعه و تلاش برای کشف قواعد و قوانین هم نوعاً مستلزم طی چنین فرآیندی است پس بنابراین مطالعه برای کشف هم مجاز و مباح نیست.

پاسخ

بحث‌های متعددی را می‌توان ذیل این آیه طرح کرد. ما به اجمال به چند نکته اشاره می‌کنیم یا به تعبیری استشهاد و استدلال به این آیه برای اثبات حرمت زیست‌فناوری روشن شود.

۱. حرمت در تغییر تشریع است نه تکوین

{فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ} تغییر در خلق الله هر چند در نگاه اول در تغییر تکوینی ظهور دارد ولیکن در روایات و نیز مفسرین نوعاً بیان کرده‌اند که مراد از این فقره تغییر در تشریع است نه در تکوین. علت اینکه افرادی به ظاهر آیه تمسک کرده یا از ظاهر این فقره نهی در تغییر در تکوین فهمیده‌اند احتمالاً اینست که اولاً در کنار فقره قبلی {وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيُبَيِّتْكُنَّ أَذَانَ الْأَنْعَامِ} سخن از تغییر در ظاهر چهارپایان است که مثلاً گوششان را می‌برند و علامت می‌زنند که خود این یک تصرف در تکوین است. چون فقره قبلی این را بیان می‌کند و بلافاصله بعد از آن فرموده {وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ}؛ چون آن تصرف یک تصرف در ظاهر است

۲. فعل شیطان در زمینه گمراهی است

احتمالاً در این فقره دوم بلافاصله {فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ} آمده است؛ این [قسمت از آیه] حمل به همان تغییر ظاهر و تصرف در تکوین شده است نه تغییر در تشریع. در عین اینکه ما در خود این آیه اگر دقت کنیم سیاق آن می‌تواند ما را به معنای دقیق‌تر و عمیق‌تر این فقره رهنمون کند. در این آیه همه بحث از امر شیطان است که فعل و امر او در زمینه‌ها و جهاتی است. «فعل شیطان در اضلال مردم» که وقتی [واژه] «اضلال» گفته می‌شود ظاهراً [به این معنا است که] اگر کسی در راه باشد باید او را گمراه کرد یعنی باید مسبوق به هدایت باشد و کسی باید در مسیر هدایت حرکت کند و بعد ما او را گمراه کنیم که گفته می‌شود اضلال و گمراه شد. شیطان می‌گوید من این‌ها را گمراه می‌کنم؛ یعنی اینها مسبوق به هدایت هستند و اگر به اقتضای فطرت حرکت کنند در مسیر هدایت و توحید حرکت خواهند کرد و به مبداء و معاد توجه و اعتقاد خواهند داشت. و اضلال به این معناست؛ پس بحث از گمراهی است.

۳. بریدن گوش نیت شرک‌آلود دارد

فقره بعدی یعنی {وَلَا تُؤْمِنُ بِهِمْ} است؛ یعنی انسان‌ها را به آرزوهای دور و دراز وامیدارم و سوق می‌دهم. این یک مسئله درونی و ذهنی و فکری است. در واقع سخن از یک انحراف فکری و اندیشگی است. در فقره سوم که بیشتر سبب شده اذهان به جای توجه به تغییر در تشریع، تغییر در تکوین را فهم کنند اینست که در این فقره از علامت‌گذاری گوش حیوانات سخن گفته است که این یک تصرف ظاهری است؛ اما این معنا و وجه ظاهر آیه است یا به تعبیر دیگری صورت مطلب اینست. اما آیا صرف علامت‌زدن گوش مرتکب گناه شده‌ایم و شیطان می‌گوید گوش حیوانات را علامت بزنید یا بپرید یا منگنه بزنید یا داغ بزنید یا رنگ کنید؛ آیا اینست و این اشکال دارد؟ یا نه مطلب دقیق و عمیق این فقره اینست که آنها برای بتها نذر می‌کردند؛ یعنی باطن این عمل، عملی مشرکانه است و از این جهت است که شیطان انسان را به آن امر می‌کند؛ یعنی اگر کسی با انگیزه و قصد مشرکانه علامتی در اعضای حیوانی قرار بدهد این مجاز نیست و اشکال دارد؟ اما اگر مثلاً فرض کنید دو چوپان کلی گوسفند دارند برای اینکه اینها با هم مخلوط نشوند هر کدام گوسفندان خود را به شکلی رنگ می‌کنند یا با یک علامتی مشخص می‌کند و مثلاً گوش اینها را می‌برد -و معمول هست که گوش حیوانات را علامت می‌زنند یا به دلایلی در آنها تصرف می‌کنند مثلاً گوش سگی که همراه با گله باید به بیابان برود را می‌برند برای اینکه مثلاً اگر با یک حیوان درنده مثل گرگ درگیر شد گوش سگ را نکند- آیا این با این قصد اشکال دارد؟ نه چنین چیزی نیست. مسئله و دغدغه این تصرف در گوش و در یکی از اعضای حیوان نیست بلکه مسئله آیه آن قصد مشرکانه است. پس بنابراین این فقره از آیه در ظاهر از یک تصرف در تکوین نهی می‌کند، این نهی متوجه آن نیست بلکه متوجه آن قصد است که این کار را به انگیزه مشرکانه انجام می‌دهد و شیطان از این جهت امر می‌کند.

۴. نکته چهارم تغییر خلق تغییر تکوین نیست

محل بحث ما این مسئله است که تشریع در واقع امر و خلق الهی است و فقره ذیل آیه مؤید این مطلب است و چندین مؤید در اینجا وجود دارد که یکی همین است؛ {وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا} کسی شیطان را در مقابل خداوند متعال سرپرست خودش اتخاذ کند این خسارت بسیار و آشکاری دیده است. این بحث توحید است یعنی اگر به جای توحید به شرک و کفر پناه ببرد خسارت دیده است.

آیات و روایات مؤید

روایاتی مشیر هستند به اینکه این تغییر خلق الله، تغییر دین الله یا امر الله است. خبری منسوب به امام باقر (ع) است {عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ وَ لَأْمُرْنَهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ قَالَ (ع) دِينَ اللَّهِ} ^۱ سوال شد که آقا منظور از این فقره آیه چیست؟ منظور از تغییر خلق الله، تغییر دین الله است. این در تفسیر عیاشی ذیل آیه آمده است و در بعضی منابع حدیثی ما هم این حدیث ذکر شده است.

روایت دیگری از امام صادق (ع) است {عَنْ يُونُسَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ وَ لَأْمُرْنَهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ قَالَ أَمَرَ اللَّهُ بِمَا أَمَرَ بِهِ} ^۲ (ما اینها را به عنوان مؤید می‌آوریم به همین جهت خیلی توجه به سند این دو روایت نداریم) منظور تغییر امر الله تحت تاثیر امر شیطان است، اوامر و نواهی الهی است. شیطان امر می‌کند که اوامر و نواهی الهیه را تغییر بدهید یعنی تغییر تشریع است نه تغییر تکوین. سیاق آیه این معنا را تایید می‌کند که مراد از تغییر در اینجا تغییر تشریع است و گویی بدعت‌گذاری و ترک شرعیات مورد نظر هست.

بحرانی، ۱۴۱۶ ق / ج ۲ ص ۱۷۴ ^۱

بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۹ / العیاشی، ج ۱ ص ۲۷۶ ^۲

آیات دیگری نیز وجود دارد که دقیقاً سخن از شریعت و تشریع و سخن از دین و دین‌باوری و منشأ دین دارد؛ در آنجا هم تعبیر مشابهی آمده که اگر به ظاهر آن آیات هم بخواهیم ملتزم باشیم ممکن است همین فهم را کنیم

- آیه فطرت یعنی آیه ۳۰ سوره روم {فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ۚ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ} این آیه دستور می‌دهد وجه و صورت خویش را به سمت دین حنیف بچرخان و به آن روی آور؛ آن دین حنیفی که فطرت الهی است؛ فطرتی که بشر را با آن سرشته است. در این آیه سخن از دین فطری و دستور گرایش به سوی دین فطری است. بلافاصله بعد از آن می‌فرماید تبدیل در خلق الهی نیست. خب اینجا هم ظاهر آیه هم همین است که سخن از خلق است و خلق هم معطوف به تکوین است. این فقره از این آیه ارتباطی به تکوین ندارد چنان‌که آن فقره از آیه محل بحث هم همین‌طور است و به تکوین ارتباط ندارد چون دین فطری است و با تکوین آدمی سازگار و متلائم است و در اینجا هم سخن از دین فطری است و این به این معناست که منشأ دین تغییر نخواهد کرد و آدمی تا ابد و تا آخرین نفر از آدمیان در روی زمین دارای فطرت خواهند بود و فطرت همه آحاد انسانی واحد هست و همه فطرت‌مند هستند و متفطر به یک فطرت و سرشته به یک سرشت هستند. اینکه روشن است. اما ببینید آنجا هم تعبیر همین است که در خلق الهی تبدیلی نیست. اینجا تغییر است و در آیه‌ای که داریم عرض می‌کنیم تبدیل می‌باشد.

این آیه هم مؤید آنست که در آن آیه ما باید تغییر خلق را به جای تغییر تکوین به تغییر تشریع حمل کنیم؛ گرچه منافات ندارد زیرا این آیه تغییر در تکوین و تغییر در فطرت را منتفی می‌داند. و همین‌طور بعضی دیگر از آیات و دقت به روایاتی که در ذیل آیه آمده و شواهدی که در سایر آیات الهی وجود دارد به مسئله شریعت معطوف است.

پس بنابراین از این آیه لزوماً تغییر در تکوین همچنین فرآیندهای زیست فناورانه از مصادیق آن باشد محل تأمل است و نمی‌توان به این آیه و بر فرض وجود آیات مشابه برای اثبات حرمت اعمال زیست‌فناوری تمسک کرد تا قائل شویم اگر بنا باشد ما به کشف قوانین دست بزنیم باید نوعی فرآیندهای زیست فناورانه را اعمال کنیم تا قوانین را کشف کنیم یا با کشف قوانین می‌خواهیم بعداً زیست فناوری کنیم. آن غایتی که مترتب بر فهم این قواعد و قوانین است منهی است پس فهم این قواعد و قوانین هم منهی است. اگر فهمی لاجرم منتهی به فعلی خواهد شد که آن فعل منهی است، این فهم هم مثلاً باید منهی باشد. کسی بخواهد چنین نتیجه‌ای از این آیه بگیرد که بعضی خواستند چنین بکنند. ما در ادامه به بعضی دیگر از آیات هم تمسک خواهیم کرد و سپس إن شاء الله به سراغ روایات خواهیم رفت.

و صلَّ الله علی محمد و آله الطَّیِّبین الطَّاهِرین